

تعديل اقتصاد

حضرت عبدالبهاء

اصلي فارسي



لوح رقم (144) امر و خلق - جلد 4

۱۴۴ - تعديل اقتصاد

و نیز در خطابه‌ای در پاریس است قوله العظیم: " از جمله اساس بهاءالله تعديل معیشت است طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی هم ندارد یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نمیشود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلف‌اند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی محروم از عقلمند حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاى عقل است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند البته مراتب لازم است . از ملوک یونان شخصی بود لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف نیتش بسیار خوب بود او در فکر افتاده که جنس خود را در معیشت متساوی کند اهالی مملکت خود را سه قسم کرد یک قسم را رؤساء قرار داده یک قسم از اهالی اصلیه را دهقان قرار داد اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قرار داد که هر سالی چیزی بدهند آنقسم اول را که جنس خودش بود شمرده هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه بهریک داد که آنها زراعت و صناعت و تجارت نکنند آنها رؤساء باشند و اداره سیاسیه و حروب با آنها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند و دو قسم دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آنکه خودشان خواهند بیایند و این نه هزار نفر را از طفولیت بزحمت و تحمل مشقت پرورش داد تا بسن شش سالگی بعد آنها را بریاضات حربیه واگذارد که تمام روز بکارهای حربیه تمرین کنند و چون بسن ده رسند آنها را بسواری بدارند و چون بسن



ORIGINAL

بیست رسند بمناصب و امتیازات عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه قسمت کردند برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند و متعهد شدند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر بمملکت خود باز نگشت تا آن قانون برقرار بماند اهالی هم قسم خورده بودند چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین بر هم خورد پس معلوم شد که مساوات بین بشر ممکن نیست و آن سلطان نتوانست ما بین جنس خود در معیشت مساوات دهد معذک باز جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد مثلاً شخص غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان زیادی مال خود را به فقرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعة الله همه گونه آسایش داشته باشد "

و در رسالهء مدنیّه است قوله الجلیل : " و همچو ظنّ و گمان نرود که مقصود از این کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند همّتی اعظم از این نه و عند الله اکبر ثوابت بوده و هست چه که این بلند همّت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیأت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتمام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب "

و در خطابه‌ای در معبد بابتیست فیلادلفیا قوله الجلیل : " باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بأنواع موائد سفرهء او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسأله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست " و در سؤال و جواب در محلّ ییلاقی در امریکاست قوله العزیز : " این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاءالله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسأله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراک و تساوی تامّ ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما یکطریق معتدلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بمانند و نه اغنیا اینطور غنی گردند هم فقراء هم اغنیا بر حسب درجات خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند در دنیا اول یک شخص بود که اینکار کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای اینکار کرد حیاتش قبل از ولادت یونانی بود و این فکر در سر او افتاد که خدمتی بکند که ما فوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت جمع شود لهذا اهالی اسپارته

را سه قسم نمود یک قسمتش اهالی قدیمه بودند که زراع بودند یک قسمتش اهل صنعت بودند که اصلشان از
 فنیجان بودند لوگورکوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع
 تأسیس حکومت عادلانه نماید گفت اهالی قدیم که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند فقط مکلف بدانند ده
 یک از حاصلات خود هستند مکلف به چیز دیگر نیستند اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی
 مکلف به چیز دیگر نه اما طبقه سوم که نجباء و سلاله حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و
 سیاست ملک و وظیفه آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد
 مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سر آمد آنها را یک
 سهم داد بالمساوات و گفت هر عثری از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد و در میان اهالی
 بعضی قوانین و نظامهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت
 را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از آنکه من بروم این قوانین مرا بهم بزنید
 لهذا شما قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را بهم نزنید آنها هم در معبد قسمهای مؤگد خوردند
 که ابدأ تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او را معبد بیرون آمد و
 سفر کرد و دیگر برنگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند و این مسأله اشتراکیه چیزی
 نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد داشت یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد
 تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسأله مساوات مستحیل است اما چه است این است که اغنیا رحم
 بفقرا کنند اما به میل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون تا بر
 حسب قانون هر کسی تکلیف خود را بداند مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد
 یا آنکه روشن تر بگویم یک شخص غنی ده هزار یکلو حاصل دارد یک شخص فقیر ده یکلو حالا انصاف نیست
 که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در اینموقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر
 مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع کرد
 که این شخص فقیر که ده یکلو دارد بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی
 شخص غنی که ده هزار یکلو دارد اگر عشر یا دوقابل عشر مالیات بدهد ضرری باو نمیرسد مثلاً اگر دو هزار
 یکلو بدهد باز هشت هزار یکلو دارد و آدمی که پنجاه هزار یکلو دارد اگر ده هزار یکلو بدهد باز چهل هزار یکلو
 دارد لهذا قوانینی بر این منوال لازم است این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان
 فابریقهها بر مزد کارگران ضم کنند باز یک ماه یا یک سال فریاد بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند
 خواست این کار انتهائی ندارد حالا شریعة الله را بشما بگوئیم بموجب شریعة الله مزد باینها داده نمیشود بل فی
 الحقیقه شریک در هر عملی میشوند مثلاً زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا
 و فقراء بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و
 حاصلات در آنجا جمع گردد آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که بقدر خوراک و
 مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده

در انبار عمومی جمع میشود اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری باو داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر از او عشر گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود این مسأله اشتراکیون بسیار مهم است و اعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلس قرار دهند که اعضای آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عملها محتاج باشند و در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عملها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتأمین مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین مسأله است مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملهجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشند تا بجان در کار بکوشند و در آینده احتکار باقی نماند مسأله احتکار بکلی بهم میخورد و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را با سهم کارگران نمایند که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد سهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند آخر الامر ضرر مالیون است "

و در جواب سؤالی قوله العزیز: "البته کارکان چون در کارخانه با کمپانی شرکت حاصل نمایند از قبل خود نفوسی برای مشورت انتخاب خواهند کرد و یقین است آنکه مایه بیشتر سهم بیشتر دارد" و در سفر نامه امریکا قوله الجلیل: "اعظم از اساس اشتراکیون در ادیان الهی موجود مثلاً در حکم الهی و یوژرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة است می فرماید که از خصائص و ما یحتاج اموال خود انفاق نمایند و دیگران را بر خود ترجیح دهند ولی برضایت و نهایت روحانیت ولی اشتراکیون میخواهند اشتراک و مساوات بزور جاری نمایند با آنکه مواسات که حکم الله است مشکلتر است چه که صاحب نعمت باید دیگران را مقدم بر خود داند این جاری میشود و سبب آسایش خلق و مؤید نظم عالم است زیرا موكول برغبت و رضایت منفق است ولی اشتراک و مساوات با آنکه سهلتر است و صاحب نعمت با دیگران مساوی است نه مؤخر این جاری نمیشود و باعث فتنه و آشوب است زیرا منوط بعنف و جبر است بلی در الواح حضرت بهاءالله است که اگر صاحب ثروتی در تربیت اولادش کوتاهی نماید محفل عدل باید او را مجبور بر اعانت و تربیت کند ولی این راجع بخاندان آن غنی و در تحت انتظام انجمن عدل است مقصد آن بود که اعظم از مساوات و اشتراک در دین الله موجود

است و نفوسی مانند سلطان الشهداء بودند که در ایام سختی جمیع اموال خود را صرف فقراء و ضعفاء مینمودند

"

و قوله العزيز: "دوبلین امة الله مسس پارسنز علیها بهاء الله الابهی هو الله ای دختر ملکوتی من در راه آهن رو به سانفرانسیسکو میرویم بیاد خوی تو افتادم و بیاد روی مستر جفری کوچک لهذا فوراً به تحریر این نامه پرداختم این را بدان که نهایت سرور من وقتی است که آن دختر عزیز را ببینم سر گشته و سودائی و مشهور بشیدائی و مفتون جمال الهی و منجذب بنفحات جنت ابهی و مشتعل بنار محبة الله است چون شمع بسوزد و بگدازد ولكن بجمع نور بخشد و امیدم چنان است که چنان گردی در خصوص مسأله اقتصادی که بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل شده بود بیان چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا اساس مسأله را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود که این مسأله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حلّ تامّ نیابد بلکه ممتنع و محال و آن این است که این مسأله اقتصادی را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی بأصناف دیگر گردد زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است لهذا سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیأت اجتماعی باری در هر قریه باید که از عقلاء آن قریه انجمنی تشکیل شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن هفت واردات دارد: واردات عشریه، رسوم حیوانات، مال بیوراث، لقطه یعنی چیزی که یافت شود و صاحب نداشته باشد، دفینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است، معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرعات خلاصه هفت مصرف دارد: اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی ثانی ادای عشر حکومت ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره ایتم خامس اداره اعاشه عجزه سادس اداره مکتب سابع اجمال معیشت ضروریه فقراء اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومیه اش پانصد دلار است و مصارف ضروریه اش پانصد دلار از او چیزی عشر گرفته نمیشود شخص دیگر مصارفش پانصد دلار است ولی وارداتش هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا زیاده تر از احتیاجات ضروریه دارد اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنجهزار از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد شخص دیگر مصارف لازم اش هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه زیاده تر دارد شخص دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا پنجهزار دلار است ولی وارداتش صد هزار از او ربع گرفته میشود دیگری حاصلاتش دوپست دلار است ولی احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد پانصد دلار و در سعی و جهد قصوری نموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند و براحت زندگانی نماید و در هر ده هر قدر ایتم باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص نمود از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این مخزن باید تخصیص نمود و از برای صحت اهل ده از این

مخزن باید مقداری تخصیص نمود و اگر چیزی زیاد بماند باید نقل بصندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کرد چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیأت اجتماعی در نهایت راحت و سرور زندگانی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابداً خللی واقع نگردد زیرا مراتب از لوازم ضروریّه هیأت اجتماعی است هیأت اجتماعیّه مانند اردوئی است در اردو مارشال لازم جنرال لازم گورنر کاپیتان لازم و نفر لازم ممکن نیست که کلّ صنف واحد باشند حفظ مراتب لازم است ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگانی نماید همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زراع لازم است البتّه این مراتب باید حفظ شود و الا انتظام عمومی مختل گردد بجناب مستر پارسنز نهایت اشتیاق و محبت ابلاغ دارید هرگز او را فراموش ننمایم و اگر ممکن باشد این نامه را در یکی از جرائد نشر نمائید زیرا دیگران بنام خویش این قانون را اعلان مینمایند و بقدرسیّه تکبیر ابداع ابی ابلاغ دارید و علیک البهاء الأبهی ع ع "

و در خطابات حضرت عبدالبهاء که در اروپا و امریک ادا فرمودند غالباً مواضع ذیل را بعنوان تعالیم حضرت بهاءالله شمرند و تفصیل و توضیح بتناسب محلّ دادند: " ۱ تحریر حقیقت ۲ وحدت عالم انسانی ۳ اصول همه ادیان یکی است ۴ رفع تعصبات ۵ دین باید ایجاد محبت و اتحاد نماید ۶ دین باید مطابق عقل و علم باشد ۷ تعلیم و تربیت عمومی ۸ تساوی رجال و نساء ۹ زبان و خطّ عمومی ۱۰ صلح عمومی ۱۱ اتحاد دول و محکمه کبری ۱۲ تعدیل اقتصاد "

و در بعضی از خطابه‌ها: محبة الله و استفاضه از روح القدس و تفکیک سیاست از دین را هم بعنوان تعالیم حضرت بهاءالله شمرند و در خطاب به میرزا محمود زرقانی که امر فرمودند جناب مستر حشمة الله باید ترجمه الواح نماید تعالیم بدین ترتیب مسطور میباشد: " ۱ وحدت عالم انسانی ۲ صلح عمومی ۳ تحریر حقیقت ۴ تألیف قلوب بقوه دیانت ۵ تطبیق علم و دین ۶ ترک تعصبات ۷ تأسیس محکمه کبری ۸ عدالت بین نساء و رجال ۹ تعمیم معارف ۱۰ اختراع لسان عمومی ۱۱ عبادت بودن حرف و صنایع ۱۲ حصر جهاد بلسان و بیان "